

ناخن کوچیکه محبت‌های مردم سرزمین خودمان که در کنار یکدیگر به خوشی روزگار می‌گذرانیدند سال‌ها قبل گذر مسافری غریب به نام گالیور به آن شهر افتاد و به صلح و دوستی از آن گذشت در پی گالیور مردکی زشت روی و دیو خوی به نام «کاپیتان لینچ خبیث» روان بود که سودای یافتن نقشه گنج گالیور و تصاحب گنج‌های پدری او را در سر می‌پروراند. چون کاپیتان لینچ از پی گالیور وارد لی‌لی‌پوت شد، ادعای حکمت بسیار نمود و خود را «حکیم لینچ مهرآسای» نامید و با این نام و لباس مبدل طی قراردادی مغول‌وار دارالشفای نظامیه شهر را به تملک «ترکمانچایخانه»ی خود درآورد تا در میان اوراق دردمندانی که از کسرت «یارسویانه^۲» مال بسیار اندوخته و از شدت خست به جای دارالشفای غیر انتفاعی سر از دارالشفای نظامیه‌ای در آورده بودند، به دنبال نقشه گنج‌های آسمانی گالیور بگردد...

■ لی‌لی‌پوت

مدیر مرکز یکی از شرکت‌های پخش سراسری که بسیار اهل ذوق است، داستان واگذاری داروخانه‌های بیمارستانی به یک فرد یا شرکت پشتیبانی معاون دارویی دانشگاه علوم پزشکی عدم پرداخت بدهی‌های شرکت‌های پخش از جانب این فرد و ظاهراً متواری شدن!!! ایشان و ... را در قالب داستانی با عنوان شهر لی‌لی‌پوت برای ماهنامه دارویی رازی ارسال داشته‌اند که با هم آن را می‌خوانیم:

«...کودکان^۱ دلبند سرزمینم، امروز حکایتی شیرین و پندآموز از داستان‌های کهن سرزمینی «دور» برگزیده‌ام تا شاید شنیدن آن بر بینایی چشم‌هایمان نیز بیافزاید:

یکی بود، یکی نبود، لی‌لی‌پوت شهر کوچک و زیبایی بود بسیار کوچکتر و حقیرتر از شهرهای بزرگ ما و مردمانی داشت با مهر و محبتی به اندازه

از آن سوی، Flirticia³ که برای کسب علم و دانش «سال‌های دور از خانه» ای را در نظامیه قوم لوط به سختی گذرانده بود و برای رهایی از لوطی خور شدن به «دواچی اعظم جون» شدن در مکتب‌خانه لی‌لی‌پوت نیز رضایت داده بود و سرانجام از لوطستان جان سالم بدر برده بود بعد از ورود به شهر مادری، دارالشفای شهر را در چنگال‌های بی‌رحم کاپیتان لینچ خبیث یافت پس با نگاهی شوق آلود بر «بازوی بی زورش» و پست صدراّت دواجاتِ مقبولش تصمیم گرفت که لام تا کام جیک نزند و منتظر پایان قرارداد «ترکمانچایخانه» بماند...

القصة، روزگار به مستی و شادی برای لینچ می‌گذشت و گالیور نیز که مدت‌ها بود کولبر دواجات شده بود، بی‌خبر از همه جا و به اعتبار عهد قدیمشان با Flirticia، به همکاری با لینچ و دوستانش مشغول بود، «حکیم لینچ بزرگ» نیز که طعم گنج‌های بیچارگان گرفتار در دارالشفای شهر کوچک لی‌لی‌پوت، به دهانش مزه کرده بود با عزم و اراده‌ای پولادین کمر به فتح دارالشفای اعظم لوطستان بست، فلذا هر چه گالیور و دوستان کولبرش بر سر و سینه کوفتند و جامه و گریبان دریدند، افاقه نکرد و «گلستان» قراردادِ دارالشفای اعظم لوطستان نیز به امضای مبارک لینچ خبیث رسید...!

با ابرام صدراّت‌خانه عظمای دواجاتِ لوطستان برتأمین دواجاتِ شفاخانه، بین کولبران و کاپیتان برات‌نامه‌هایی سفت و سخت مبادله شد و دواجاتِ دارالشفاجات به هر شکل فراهم گردید و بدین سان

بر روزگاران سالی و بر گالیوریان عمری گذشت که ناگاه کاپیتان لینچ که از درد و رنج مردمان گنجینه‌های بسیار یافته و از یافتن نقشه گنج گالیورهم ناامید شده بود، دواخانه‌های دارالشفای دوشهر را با به یغما بردن دواجاتِ گالیور و دوستانش ویران ساخت و گریخت! و بدین سان بود که برات پشت برات برمی‌گشت و نظامیه پشت نظامیه از «کاپیتان لینچ مهرساز» اعلام برائت می‌نمود...!

گالیوریان که خودزنی و جامه دری را آموده بودند، این بار به بال بال زدن افتادند و دادنامه‌هایی بسیار به صدراّت عظمای دواجات و توسعه‌جات خزاین و امیران دارالشفاجات روان داشتند و فغان و ناله درو کردند^۴، تا شاید حداقل گوش شنوایی بیابند ولی همان‌گونه که بزرگی فرموده بودند: «راه‌های رسیدن به ناشنوایی بسیار است». این بار نیز کولبران گوی چرخان دارالشفاجات و دارالصدراّت و دارالوکالات و ... شدند و هم‌چنان به قل خوردن ادامه می‌دهند و این قصه تا به امروز ادامه دارد...!

توضیحات

- ۱ - کودکان: منظور کودک درون است.
- ۲ - یار سوبانه: یارانه + سوبسید
- ۳ - Flirticia: همان سرکار خانم فلرتیشیا می‌باشند.
- ۴ - درو کردند: واژه‌ایست برره‌ای...!